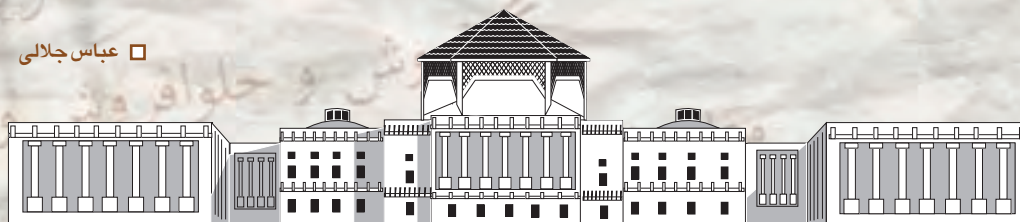


## بلدیه‌ی دولتی، تولدی بناگزی

□ عباس جلالی



از پس سالیانی دراز که اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ پ.م) به آن شهر رسید، به او گفته شد که باید گره گشوده شود تا بتوان آسیا را گشود. شاگرد ارسطو به فراست دریافت و به ضربه‌ی شمشیری گره را برید و آسیا گشوده شد. گرهای شهرهای آن روزگار ایران صدباره کورتر از گره گوردیوس بود که پاک‌باختگان مشروطه خواه، تنهاندیشه‌هایی نوین را برای آن‌ها آورده بودند. انجمن‌های بلدیه با تلاش و کوشش توانستند به یاری فرهیختگان، نخستین قانون بلدیه را بنکارند (ماهنامه‌ی شهرداریها، ش ۷۷)، اما مغاک میان زندگی مردمان آن روزگار و قانون وضع شده چندان هولناک بود و نابسامانی اوضاع اقتصادی و اجتماعی چندان آشفته که قانون بلدیه بر برگه‌های کاغذ خشکید و هرگز اجرا نشد. زندگی مردمان بر همان راهی می‌رفت که بود. تا آن که روزنامه نگار جسوری توانست در میان رخوت و بهت همگان به یاری شمشیرهای آخته‌ی نظامیان کارها را به دست گیرد و یک صد روز سلطه گران فرسوده و منفعل قاجاری را از کارها بر کنار نماید. همو بود که زمینه‌های انتقال قدرت را از دودمان قاجاری به خاندان پهلوی فراهم ساخت. اما آن چه در این میانه مهم می‌نماید، دگرگونی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی پیامد کودتایی است که وی بر سر آن قرار داشت. او در نخستین روز سال از آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی تولد ناگهانی بلدیه/شهرداری‌ها را در تهران و دیگر شهرها اعلام کرد؛ بلدیه‌ای که از دل حکومتی کودتایی برآمده بود. فرمانروایی که با عبارت «حکم می‌کنم» حکومت نظامی خود را آغاز کرده بود، بی‌گمان برای هر چیزی می‌باید فرمانی صادر می‌کرد. از این رو در آستانه‌ی سال نو (۱۳۰۰ خ) سید ضیاء الدین طباطبایی، رئیس الوزرای مشکین پوش، فرمان‌هایی را در نود و چند ماده صادر نمود تا مگر بتواند با گرفتن و بستن، حرفه‌هایی را به کرسی بنشاند و چیزهایی نوراً که به چشم خویش در آن سوی جهان

پرداختن به اوضاع و احوال شهرها و جوامع شهری پس از یک صد سال از چنان ضرورتی برخوردار است که بدون آن هر نگاه و سخنی برای آن که بدانیم چرا در این جا که هستیم، ایستاده ایم و چرا شهرهای ما این چنین‌اند، از روی ناآگاهی بودن و نادرست خواهد بود و اینکه هر آن مردمی که گذشته‌ی خویش را نشناسد ناگزیر خواهد شد بار دیگر همه چیز را بیازماید که آزموده را آزمودن، همواره خطاست. آشفتنگی و نابسامانی هنگامی بمانند بیماری مزمن برنهانی‌ترین گوشه‌های جامعه‌رخنه کند، دیگر بهسازی و اصلاح نمی‌تواند هیچ چیز را تغییر دهد. در یک چنین شرایطی تنها واژگونی می‌تواند آن آشفتنگی و نابسامانی‌ها را در هم پیچد و طرحی نو دراندازد و در آستانه‌ی سده‌ی چهاردهم خورشیدی، جهان در تب و تاب چنین دگرگونی‌هایی بود. این دگرگونی‌ها هرگز نتوانست به جز زمانی کوتاه نسیم خود را بر ایران بوزاند. جوامع شهری ایران که پایتخت، بهترین نمونه‌ی ثبت شده‌ی آن است، چنان نابسامان بودند که اندیشه‌ی هر گونه اصلاح، مضحک می‌نمود. مفاهیمی چون بهداشت، رفاه، پاکیزگی فضای شهر، زیرساخت‌های شهری، حقوق شهروندی و... ویا هر انگاشت شهری، افسانه‌ای بود که برای توضیح هر یک از این‌ها به باشندگان شهری در ایران، مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شد، تازه اگر چشمانی می‌بود که بتواند بخواند؛ و گوش‌هایی که بتواند بشنود؛ و ذهنی که در پس درک و دریافت ساده‌ترین مفاهیم زندگی شهری درنماید. ما اکنون وارثان چنان شرایطی هستیم. خواندن و شنیدن، چگونگی و شیوه‌های زندگی اجتماعات شهری، برایمان به افسانه می‌ماند؛ زیرا درک و دریافت آن روزگاران، شناختی می‌خواهد که تنها از راه خواندن متون آن دوره‌ها دست‌یافتنی است. در افسانه‌ها آمده که گوردیوس پادشاه فریگیای ۲ در بخش مرکزی آسیای کوچک (ترکیه‌ی کنونی) گره‌ی بر خاموت اسبان ارابه‌ی خود زده و گفته بود که «هر که این گره را بگشاید فاتح آسیا خواهد بود.»

پاورقی:

1-Gordins  
2-Phrygia



دیده بود، برپای دارد. دیده بود که چگونه فرودستان بر سر کارها می آیند و نظامهای پوسیده را واژگون می سازند و طرحهایی نو می افکنند. او بر آن بود تا بی آن که خونی ریخته شود، بر بال نظامیان بنشیند و فرمانهایی را در سایه قدرت آنان به اجرا در آورد تا مگر شهرها به ویژه پایتخت را از منجلا بی که در آن غوطه می خورد، بیرون کشد ← (کتابهای طهران قدیم، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، از جعفر شهری).

نگاهی به زندگی نخست وزیر کابینه سیاه نشان خواهد داد که چرا وی بر آن بود که آرمانخواهی خود را همراه آموزه های دینی ویژه آن روزگار بر بیکان فرمانها سوار کند و به شتاب آن را به سوی هدفها پرتاب نماید. سید ضیا سال ۱۲۷۰ خورشیدی در خانواده ای روحانی زاده شد. در زادگاهش شیراز و بعد در تهران و تبریز درس خواند. در نوجوانی به جنبش مشروطه خواهی پیوست و روزنامه ای با نام اسلام را در شیراز راه اندازی نمود که اندکی بعد توقیف گردید. در آغاز پادشاهی محمد علی شاه (پاد ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق) به فرانسه رفت و دو سال در آن جا ماند. در بازگشت روزنامه ای شرق را راه اندازی نمود. در نخستین شماره ای این روزنامه نوشت: «شخصی که به افکار و اطلاعات ادوار گذشته اکتفا نموده، هیچ یک از تجارب بشریت و ترقیات علوم و فنون جدید را قبول نمی کنند، [و] خود را به اضمحلال و پریشانی ابدی دچار می سازند. ما هنوز هم اگر در مشرق زمین از تجدید صحبت به میان آید، فوراً ترجمه به لامذهبی و تاویل به طبیعی گری می شود! ولی خیر؛ این طور نیست. حق گویی و حق دوستی یعنی وسیله ارتقای انجمن بشری ...»

سید ضیا در اروپا با اندیشه های سوسیالیستی آشنا شد. قلمی تند و سرکش داشت. پس از توقیف روزنامه ای شرق، روزنامه ای برق را راه انداخت که آن هم به دست نظمیه (شهربانی) توقیف گردید. برای خرید چاپخانه به روسیه رفت و شش ماه در آن جا ماند. این مدت، هم هنگام با توفان انقلاب ۱۹۱۷ بود که وی در پتر و گراد [= لنینگراد] به سر می برد. این رخداد بر او تأثیر فراوان نهاد. به هنگام سخنرانی لنین در باره ای الغای عهدنامه ای ۱۹۰۷ روس و انگلیس در آن جا حاضر بود. از آن روز با خود عهد نمود تا خود را به کرسی های قدرت نزدیک سازد. پس از بازگشت به ایران روزنامه ای رعد را منتشر ساخت. در سفر هیأت دوازده نفره برای بستن پیمان بازرگانی با دولت تازه قفقاز به بادکوبه [= باکو]، با کلنل کاظم سیاح یکی از سرکردگان ۵ نفره کودتا، همراه بود.

در ۴ آبان ماه ۱۲۹۹ مشاور نخست وزیر فتح الله اکبر ملقب به سپهدار رشتی شد. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی مقام رئیس الوزرائی یافت و تا ۴ خرداد ۱۳۰۰ بر سر این کار ماند و در این سه ماه دو کابینه تشکیل داد. قرار داد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله را لغو کرد (۷ فروردین ۱۳۰۰). در نخست وزیری وی گروهی از اعیان، اشراف و متنفذان و سرشناسان قاجاری زندانی شدند. پس از یکصد روز حکومت از ایران بیرون شد و به اروپا رفت. مدتی در سویس ماند؛ سپس به فلسطین رفت و به کشاورزی پرداخت. در ۱۳۲۲ به ایران بازگشت و به نمایندگی دوره ای چهاردهم مجلس شورای ملی برگزیده شد و حزب «اراده ملی» را پی نهاد. از سال ۱۳۳۵ پس از یک سال توقیف در شهربانی و سه ماه زیر نظر بودن در خانه، از سیاست کناره گرفت و به کشاورزی و دامداری پرداخت تا این که به سال ۱۳۴۸ درگذشت.

اینک با توجه به رخداد های تاریخی آن روزگار و زمینه های اجتماعی، فرمانهایی که از سوی شخصیتی با این پیشینه صادر شده، می توانند رخسارهای چندی از واپسین سال های فرمانروایی قاجاریان را به نمایش بگذارند.

اهمیت فرمانها در این است که برای نخستین بار، دولتی مرکزی در ایران، پایتخت نشینان و دیگر شهرها، دستورهایی نگاشته می دهد که باید به اطلاع همگان برسد. پشتوانه ای اجرایی آن بالاترین رده های حکومتی - نخست وزیر است. بررسی این فرمانها نشان می دهد که جامعه ای شهری از چه سطح پایین فرهنگ اجتماعی و بهداشت همگانی برخوردار بوده است. اگر بشود برای این فرمانهای نود و چند گانه به گونه ای رده بندی دست زد، خواهیم دید که بیش تر فرامین درباره ای همین دو موضوع است. در میان این فرمانها پاره ای پیشگانی و برخی سیاسی اند. ژرف کاوی هر یک از آنها پس زمینه های نهانی بسیار مهمی را روشن می سازد که خود علت های تاریخی فراوانی را پیش می کشد. جالب آن که بسیاری از فرمانها امروزه نهادینه شده اند. برای اکنونیان شگفت انگیز است که چرا چنین کارهای روشن و بدیهی رخ نمی داده است.

#### از نهادینه شده ها

«در دکان دواخانه دارها باید رنگ سفید بشوند.»  
«داخل و خارج مساجد باید پاکیزه [بوده] و از کسب و کار در آنها جلوگیری [شود] و درهایشان فقط باید مواقع نماز باز باشد.»



کار باید روپوش سفید داشته باشند.» که امروزه به ویژه در شهرهای کوچک دیگر اعتنای چندانی به این کار نیست.

«هیچ دکاندار و طواف دوره گرد نباید برای عرضه و فروش متاع خود داد بزند و هیچ بساطی از تره بار فروش نباید در شهر بساط بکند.» که امروزه به بدترین شکل آن شیوع یافته و شگفت آن که برخی آن را برای شهر لازم می‌دانند!

«لاشه کش‌های قصابخانه باید روی لاشه‌های خود را تا زیر شکم یا بو تنظیف کشیده [و] خود با روپوش حمل لاشه بکنند.»

امروز جای یابو را وانت بارهای معمولی گرفته بی‌اتاقک و روپوش، دست کم روش بردن مرغ‌های غوطه ور در آب و یخ نمایی از یک پسرقت کامل خواهد بود.

«هیچ کاسب دکاندار حق ندارد سد معبر نموده، اجناس خود را خارج دکان قرار بدهد که بلدیه مأمور جمع‌آوری خواهد بود و متخلف توقیف و جریمه می‌شود.» در این فرمان «بلدیه» یکسره وارد کارزار کشاکش‌های شهری و پیشگانی شده است. شگفت آن که برای اجرای این فرمان‌ها «پاسبان‌های بلدی» سازمان یافت که تا به امروز نیز این جنگ بی‌سرانجام به جایی نرسیده است.

اما درباره‌ی فرمان زیر، بلدیه تا اندازه‌ای پیروز شده است؛ شاید آن هم به خاطر دگرگونی در شیوه‌ی زندگی و مشغله‌ی فراوان شهرنشینان امروزی است نه ...

«معرکه گیری و فال بینی و رمالی و دعانویسی و جن‌گیری و برده گردانی و گدایی و تکدی و کلاشی ممنوع، متخلفان به انواع مجازات محکوم می‌شوند.» برخی از فرمان‌ها امروزه نهایت اهمیت را یافته‌اند و سازمان و اداره‌ای بر آن راه‌اندازی شده است و با این که برخی دستگاه‌های ترابری مانند درشکه، گاری و کالسکه از گردش آمد و رفت شهری بیرون رفته‌اند و دوچرخه نیز جایگاهی تفننی یافته است، هنوز آن فرمان تغییری نیافته، بلکه کامل تر نیز شده است. فرمان این است: «وسائل نقلیه اعم از دوچرخه پایی، درشکه و گاری و کالسکه و اتومبیل باید نمره بشوند و دوچرخه سوار و سوری [= درشکه داران] و شوفر[= راننده] باید امتحان داده، تصدیق دریافت کنند.»

در میان این فرمان‌ها برخی بسیار پیشرفته‌اند؛ مانند: «باینایان باید بازو بند زرد داشته باشند و شب‌ها باید با فانوس روشن حرکت کنند.»!

«در خیابان‌ها باید عابرین پیاده از پیاده‌رو و سواره‌ها از سواره‌رو یعنی وسط خیابان عبور بکنند.» برای پیادگانی که پیاده‌رو را گذارده از میان خیابان می‌گذشتند، پاسبان‌هایی مأمور بودند که فریاد بزنند، «آقا پیاده‌رو، خانم پیاده‌رو». نگاهی به پس زمینه‌ی همین فرمان نشان می‌دهد که، عمر پیاده‌رو چندان نیست و یا دست کم پیش از گشاده‌سازی کوچه‌های باریک برای مردم چندان معنایی نداشته است و باز نشان می‌دهد که همین پاسبانان را باید، پیشگامان پلیس راهنمایی و رانندگی ایران دانست.

### اجرا نشده‌ها

بسیاری از این فرمان‌ها با همه‌ی بدیهی بودن، سادگی و نیاز جامعه‌ی شهری به آن، به خاطر تهی بودن پیشینه و زمینه‌های فرهنگی تا به امروز نیز اجرا نشده و هزینه‌های باور نکردنی ای را روی دست مدیران شهری و خود مردم گذاشته و هم چنان می‌گذارد؛ بی‌گمان پاره‌ای از این موارد دگردیسی یافته‌اند؛ اما با خواندن این بخش از فرمان‌ها به آسانی نمونه‌ی هم‌تراز امروزی را می‌توان به چشم دید!

«هیچ کس حق ندارد پوست میوه‌ای که می‌خورد، در معبراندازد!»

امروزه همین کار را پیادگان و سواره‌ها با شیشه‌های پلاستیکی نوشابه، قوطی سیگار، کاغذ شکلات، پاکت‌های رنگارنگ تنقلات، قوطی فلزی نوشابه انجام می‌دهند. «هیچ کس حق ندارد، خاک و خاکروب‌های دکان و خانه‌ی خود را پشت دکان و خانه‌ی خود و یا در معبر وجوی آب بریزد.»

این کار در بازارهای امروزی شهرها به عرفی بدل شده است که باید کارت‌های کوچک و بزرگ، تکه‌های به درد نخور و میوه‌های لهیده و پسماندها را توی جوی خیابان بریزند تا خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته پسماندهای خشک جدا شدنی را به پسماندهای خیس بدل نمایند و هزینه و آلودگی بیشتری را برای شهروندان که خود ایشان نیز در این گروه‌اند، به بار آورند. شگفت آن که در پاره‌ای از این فرمان‌ها، شهرنشینان کنونی پسرقت هم داشته‌اند.

### پسرقت‌ها:

«شاگردان و دکانداران قصابی باید روپوش سفید به تن بکنند، هم چنین پزنده‌ها و قهوه‌چی‌ها که هنگام

منبع:  
- دایره‌المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب؛ ج ۲؛ شرکت سهامی‌کتاب‌های حبیبی؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۱.  
- شهری، جعفر؛ تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم؛ ج ۵؛ مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا؛ چاپ سوم؛ ۱۳۷۸.  
- شهری، جعفر؛ طهران قدیم؛ ج ۱؛ انتشارات معین؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۱.  
- عاقلی، باقر؛ روز شمار تاریخ ایران؛ ج ۱؛ نشر نامک؛ چاپ هفتم؛ ۱۳۸۴.  
- مرسلوند، حسن؛ اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹؛ نشر تاریخ ایران؛ چاپ نخست؛ ۱۳۷۴.